

متن پرسش

سلام استاد طاهرزاده: نظر شما درباره این مقاله که می گوید فلسفه ی صدرایی با داروینیسم تطابق دارد چگونه است؟ مقدمه و طرح مسأله در خصوص اینکه آیا اجزاء عالم طبیعت (اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان) از ابتدای خلقت به همین صورت وجود داشته‌اند و یا هر یک از اینها نتیجه دیگری است؛ یعنی، از جماد، نبات و از نبات حیوان و از حیوان انسان به وجود آمده است، یک دیدگاه عام وجود دارد که سابقه آن به پیش از سقراط در یونان و اسطوره‌های چین و هند باستان باز می‌گردد و آن این است که عالم به همین صورتی که هست، به یک‌باره با «همین تنوع زیستی» ایجاد شده است و این چهار نوع موجود طبیعت (یعنی جماد، نبات، حیوان و انسان) هر یک مکرراً ایجاد می‌شوند و از بین می‌روند. در جوهر و نوع آن‌ها حرکت و تحولی نیست، بلکه اگر دگرگونی و تغییری در انواع دیده شود، دگرگونی و تغییرات سطحی است. در این عالم، تنها نفس انسان است که شانس این را دارد که از قبل وجود داشته باشد و یا هم‌زمان با بدن ایجاد شود، ولی آن هم زمانی است که جسم همراهش فاسد شود و خودش همواره باقی بماند. (۶، ج ۸، ص ۸) اندیشه حاکم بر اکثر فیلسوفان مسلمان چیزی جز این نبود. این نظریه را اصطلاحاً ثبات انواع یا فیکسیسم Fixism می‌گویند. چنانکه تاریخ علم بارها ثابت کرده است، اهل علم، جزو فرهنگ بزرگتری است که انگاره‌های فکری آن فرهنگ، خود بر پرسش‌هایی که او پرسیدن آنها را مهم می‌یابد، اثر می‌گذارد. همچنین بر مقولاتی که او توسط آنها داده‌هایش را تعبیر و تفسیر می‌کند و نیز بر مسلماتی که حاکم بر تنسيق نظریه‌های اوست، تاثیر دارد. به همین جهت تفسیر عالمان دین از ظواهر کتب دینی بر همین آموزه فرهنگی کلان قرار دارد. نظریه تحول انواع یا ترانسفورمیسم Trans Formism نظریه جدیدی است که بر اساس آن جهان طبیعت سراسر تغییر است، به طوری که همه جهان یا بخش‌هایی از آن دائماً دستخوش تحولات پایدار و فزاینده است و در طی روند تحول بر تعداد، تنوع و پیچیدگی اجزاء جهان افزوده می‌شود. (۶، ج ۸، ص ۷) بوفون (۱۷۰۷-۱۷۸۸) Buffon م. و لامارک (۱۷۴۴-۱۸۲۹) Lamarck م. در قرن هجدهم میلادی ابداع کننده نظریه تکامل در زیست‌شناسی بودند، ولی داروین (۱۸۸۲ □ ۱۸۰۹) Darwin م. در قرن نوزدهم با ارائه شواهد بسیار این نظریه را آزمون‌پذیر ساخت. (همان، ص ۸) نظریات اولیه، ساده، مبهم و کمتر علمی بود، ولی به مرور، استحکام بیشتری به خود گرفت و امروزه کمتر کسی است که در حوزه زیست‌شناسی به اصل تکامل باور نداشته باشد. بگذریم از اینکه این نظریه از حوزه موجودات زنده به تکامل بشر، ذهن، اخلاق و فرهنگ نیز سرایت کرده (همان، ص ۷) و به صورت غیر منطقی تعمیم داده شده است. (Bowler, ۲۰۰۰, ۴۶۴) با اینکه بحث تکامل چه به لحاظ فلسفی و چه به

لحاظ علمی در یونان قدیم و در میان مسلمانانی چون «اخوان الصفا» (اخوان الصفا، ۱۹۹۵، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۳۸ و ۱۵۱) و فیلسوفانی چون «ابن مسکویه» سابقه داشته است، (ابن مسکویه، ۱۳۸۸، ص ۱۳۷ و ابن مسکویه، بی تا، ص ۷۸) ولی در دوران جدید بحث های آن چالش برانگیزی شده است و به عنوان یک تئوری علمی از ابتدای طرح آن به ویژه از جانب صاحبان ادیان با مخالفت و موافقت روبرو بوده است. (Bowler, ۲۰۰۰, p۴۵۸-۴۶۴) متأسفانه نظریه تکامل از زاویه فلسفی مورد بحث جدی قرار نگرفته است. در خصوص چگونگی ارتباط موجودات طبیعی با موضوع تکامل، مبانی فلسفی قدیم چون افلاطون، ارسطو، مشاء و اشراق نمی تواند جوابگو باشد، ولی این اندیشه نه تنها با هندسه معرفتی ملاصدرا غیرقابل جمع نیست، بلکه بر آن منطبق است و کسی که هندسه فلسفی ملاصدرا را پذیرفته باشد، نمی تواند با تکامل موجودات و از جمله انسان مخالف باشد. فرضیه نویسندگان مقاله این است که اصول اندیشه فلسفی ملاصدرا به گونه ای است که نه تنها با نظریه تکامل زیست شناسانه هماهنگ است، بلکه لازمه آن است. ملاصدرا (۱۵۷۲-۱۶۴۰ م.) در قرن هفدهم در پاره ای از موارد به این موضوع قبل از زیست شناسانی چون بوفون، لامارک و داروین تصریح کرده است. این نوشته در صد است تا پس از بیان نظریه زیست شناسان در مورد تکامل، هماهنگی و تناسب اندیشه ملاصدرا را با تئوری تکامل مورد بررسی و تحقیق قرار دهد و به برجسته ساختن مبانی فلسفی او در تبیین تکامل انواع بپردازد. نظریه علمی تکامل در ذهن بسیاری از گذشتگان، این اندیشه غلبه داشته است که خداوند جهان را به یکباره به همین صورت موجود، خلق فرموده است و انواع موجودات همواره ثابت بوده اند. البته نظریه تکامل یا تحول موجودات طبیعی در بین برخی فلاسفه یونان، روم (Villey, and Dethier, ۱۹۷۹, p۲۶۴) و مسلمان کم و بیش به عنوان یک نظریه از قدیم الایام مطرح می شده است. اینکه آیا انواع ثابت، ولی اصناف موجودات در تغییری تکاملی هستند و یا انواع نیز تکامل دارند و این که تکامل انواع یا اصناف از جانب خود آنهاست و یا از جانب ماوراء طبیعت هدایت می شود، مسائلی هستند که در گذشته اندیشه برخی از مسلمانان را به خود مشغول داشته است. به همین جهت به نظر فلاسفه اسلامی نظریه تکامل بیش از اینکه یک نظریه علمی تجربی باشد، یک نظریه فلسفی است و مبانی کاملاً عقلی دارد. با این حال نظریه تکامل انواع (Evolutionism) که حاصل مشاهدات علمای تجربی است، در قرن هجدهم به صورت یک نظریه علمی توسط امثال داروین و والاس Wallace مطرح شد. (Villey, and Dethier, ۱۹۷۹, p۲۶۵) مطابق با نظریه تکامل داروین، انواع حیوانات و نباتات، با تغییر و تبدیلات تدریجی، مستمر و نامحسوس، از صورت اولیه به صورت دیگری تبدیل شده اند. (Darwin ۲۰۰۴, p۲۱۶) چارلز داروین پس از بیست سال ممارست و جمع آوری شواهد، نظریه خود را تدوین و در سال ۱۸۵۹ در کتاب معروف خود به نام بنیاد انواع عرضه کرد. (Campbell, ۱۹۷۱, P۹) او برای نظریه خود شواهدی شبیه نقش انتخاب های انسانی در تغییر گونه های مختلف در پرورش گل، گیاه و حیوانات اهلی آورده است. به نظر او تغییرات طبیعی اتفاقی نادر در انواع مختلف گیاه یا حیوانات، همچنین تلاش درونی و برونی هر یک از موجودات برای حفظ

بقاء خویش، و همچنین شانس بقاء بیشتر تغییرات کوچک و مفید قابل سازش در شرایط مناسب، زمینه‌های سه‌گانه تکامل موجودات هستند. وقوع این تغییرات در شرایط مناسب بیرونی، پایداری تغییرات را در آنها متفاوت می‌سازد؛ مثلاً، جانورانی که کنار دریا زندگی می‌کنند، با جانورانی از همان نوع که در خشکی زندگی می‌کنند؛ آنهایی که در عمق دریا زندگی می‌کنند، با آنهایی که در عمق کمتر به سر می‌برند و آنهایی که در معرض نور بیشتر قرار دارند، با آنهایی که در معرض نور کمتری هستند، تفاوت‌های محسوسی دارند. (Darwin, ۲۰۰۴, p۲۰-۱۳۰)، به نظر او، پرورش‌دهندگان همان کاری را بر روی گیاهان و حیوانات اهلی انجام می‌دهند که طبیعت بر روی آنها اعمال می‌کند فرضیه داروین در زمان او به اعتراف خودش دشواری‌هایی داشت (Darwin, ۲۰۰۴, p۱۷۸-۱۸۵) که باید در مطالعاتی بعدی توسط دیگران اصلاح و تکمیل شود و چنین هم شد. مفهوم تکامل جانداران در یونان قدیم سابقه داشته ولی اختراع میکروسکوپ و تحقیقات علمی درباره طبقه‌بندی موجودات زنده به پیشرفت آن کمک بسیاری کرده است. چگونگی دگرگونی و تغییرات اصلی در روند اثبات نظریه تکامل در قرن هجدهم، مدیون اندیشمندانی چون مندل Mendel، ماپرتوس Maupertuis و دیدرو Diderot بوده است. (۴، ج ۲، ص ۱۰۶۵-۱۰۶۶) سیر تکاملی کند و دراز آهنگ موجودات زنده، با مطالعه فسیل‌ها به حد کافی مستند شده است. (Prothero, ۲۰۱۱, p۵۱) امروزه نظریه تکامل پیشرفت شایان توجهی کرده است و مبحث موتاسیون mutation یا جهش که بعضاً در اثر تابش اشعه ایکس، گاما و بعضی از مواد شیمیایی مطرح شده است که باعث تغییرات ژنتیکی در موجود زنده می‌شود. بر اساس این نظریه، اصل حیات و زندگی بر روی کره زمین از توده پروتوپلاسمی Protoplasm ساده‌ای، احتمالاً در دریا، آغاز شده و پس از گذشت زمان‌های بسیار طولانی به شکل حیات نباتی، حیوانی و انسانی نمود یافته است. (Villem, and Dethier, ۱۹۷۹, p۲۶۶-۲۶۸) دوره‌های متوالی عرصه بر آمدن تک‌یاختگان جانوری، بی‌مهرگان ساده، ماهی‌ها، دوزیستان، خزندگان، دایناسورها، پستانداران و پرندگان و سرانجام آدم‌نمایان و انسان‌های اولیه، بوده است. آنچه بیش از هر چیز جالب توجه است کشفیاتی است که ممکن است بعضی از «حلقه‌های مفقوده» اصل و نسب بلافصل انسان را به دست دهد. از این‌ها قدیمی‌تر از همه نمونه‌های استرالوپیتکوس Australopithecus است که در حدود یک میلیون سال قبل، در آفریقای جنوبی می‌زیسته و از لحاظ اندازه مغز، شکل جمجمه، نوع دندان و قامت کم و بیش مستقیم، حد واسط بین انسان جدید و میمون بوده است. و نشانه‌هایی هست حاکی از اینکه این موجود از ابزارهای بسیار ابتدایی استفاده می‌کرده است. (Campbell, ۱۹۷۱, p۳۳۷-۳۴۳)

سینانتروپوس Sahelanthropus در چین، مانند پیتکانتروپوس Pitcanthropus در جاوه، و هموارکتوس Homoerectus متعلق به نیم میلیون سال پیش، مغزی کوچک‌تر از انسان جدید و پیشانی کمابیش هموار و آرواره‌های برجسته و قامت مستقیم داشته است. (Campbell, ۱۹۷۱, p۳۴۷)

این موجود از آتش و ابزارهای ضمختی استفاده می‌کرده است. جمجمه سوآنسکومب Swanscombe، اگرچه شکسته بسته است و افتادگی دارد، از نظر شکل کاملاً پیشرفته است و

متعلق به ۲۵۰۰۰۰ سال پیش است. (Campbell, ۱۹۷۱, p۳۴۸-۳۴۹) ولی انسان نئاندرتال Neanderthalensis، متعلق به پس از آغاز آخرین عصر یخبندان، هنوز پل ابروی برجسته و آرواره‌های بیرون زده و استخوان‌های پهنی دارد. (Campbell, ۱۹۷۱, p۳۵۰) بالاخره تعدادی از کشفیات متعلق به ۵۰۰۰۰ سال پیش نظیر انسان کرو-مانیون Cro-Magnon است که نقاشی می‌کرده و آداب تدفین داشته و از نظر شکل و فرهنگ کاملاً هوموساپینس 'Homo sapiens' انسان دانا، انسان اندیشه‌ور) بوده است. (Campbell, ۱۹۷۱, p۳۵۹-۳۶۰) هندسه معرفتی ملاصدرا اصالت وجود، وحدت تشکیکی وجود، حرکت جوهری و اشتداد وجود چهار اصل تأسیسی فلسفه صدرا است. این چهار اصل، چارچوب و منظومه معرفتی خاصی برای ملاصدرا ساخته است که او به عالم و آدم از میانه آن می‌نگرد. پنجره ذهن صدرا منطق و معرفت منحصر به فردی برای او فراهم کرده است که به ویژه در مورد موضوع مورد نظر ما یعنی حرکت تکاملی، بسیار تعیین کننده است. از این چهار اصل، سه اصل نخست، مقدمه تاسیس اصل چهارم است. نظر به اینکه آن سه اصل به کرات در نوشته‌های فلسفی مورد بحث قرار گرفته است، در اینجا فقط به اصل چهارم پرداخته می‌شود. اشتداد وجود حرکت بدون جهت معنا ندارد و باید رو به جایی و هدفی باشد. بیرون از وجود هم چیزی نیست تا کاروان وجود به سوی آن برود، لذا جهان مادی ناگزیر مقصدش تغییر از جماد به نبات و از نبات به حیوان و از حیوان به انسان و از انسان به عقل مجرد خواهد بود. این تغییر به دو صورت تصور می‌شود: یکی اینکه صورت قبل نابود شود و صورت جدید به وجود آید و بین آن دو صورت نوعی گسست تصور گردد. دوم این‌که صورت جدید روی صورت قبلی به وجود آید که در این صورت گسستی در کار نخواهد بود، بلکه وجود مادی بر شدت وجودش افزوده می‌شود. از بین فلاسفه تنها «اخوان الصفاء» و امثال ابن‌مسکویه (متوفی ۴۲۱ ه.ق.) گسست بین موجودات را نمی‌پذیرفتند و بدون اینکه حرکت جوهری را قبول کرده باشند، به این اتصال تکاملی تصریح می‌کردند: «آخر هر نوع به اول نوع بعد چون امری واحد متصل است.» (۱، ص ۱۴۳) ملاصدرا تحت تأثیر فرهنگ مسلط فلسفی از قوس نزول و صعود به «دائره وجود» تعبیر می‌کند. (۱۳، ج ۵، ص ۵۹۱) او معتقد است که در سیر صعود همه موجودات عالم بر حسب فطرت متوجه غایت حق و خیر اقصی هستند. (۱۱، ج ۲، ص ۳۰۶) او برای همه اشیاء چه عقول، چه نفوس و چه عناصر مقصودی جز تشبّه به مبدأ اعلی قائل نیست. این شوق و عشق طبیعی به طاعت از علت اولی، دین فطری و مذهب جبلی موجودات در حرکت به سمت حق است. (۱۱، ج ۲، ص ۳۰۰) تفاوت ملاصدرا با دیگران این است که او معتقد است عالم طبیعت یک امر واحد مستمر است که از خود فروتر به خود برتر می‌رسد مانند بالغ شدن کودک و به نوجوانی و کمال رسیدن. مبدأ، مقصد و متحرک یکی است. از خود آغاز می‌کند، در خود حرکت می‌کند و باز به خود می‌رسد. تفاوت حرکت استکمالی با کون و فساد این است که استکمال لبس بعد از لبس است و کون و فساد خلع بعد از لبس. ملاصدرا حرکت جوهری را به اصالت وجود، وحدت وجود و کثرت وجود پیوند زده است و می‌گوید: هر شیئی وجود خاصی دارد که همان اصیل است و خود به خود متعین و

متشخص است. همین وجود در عین وحدت خود دارای مقامات و درجاتی است. برحسب هر درجه و مقامی دارای صفات و ماهیات کلی است. (۱۲، ج ۳، ص ۱۰۸) او وجود طبیعت را امر واحد و در عین حال مستمر و متجددی می‌داند که تدریجاً از قوه به سمت فعلیت در گذر است. همه ذات و وجود جوهر در حال تجدید شدن و همه طبیعت جاری در هر جسمی در حال تحول است و این جوهر اساس همه حرکت‌ها و تحولات در اعراض است. (۱۲، ج ۳، ص ۳۴-۳۵) به نظر ملاصدرا «ثبات نوع تا زمانی که در حد اعتبار ذهن است، قابل قبول است، چون اصولاً جنس، نوع و فصل، امور ذهنی و انتزاعی هستند. این‌ها به نحو متعین در خارج موجود نیستند. «آنچه در خارج است تحول است. پدیدار شدن عالم و تمام آنچه در آن است از آسمان و زمین همه تدریجی الوجود با وجودهای متبدل و متغیر هستند و در هر لحظه‌ای در حال خلقتی نو هستند.» (۱۶، ص ۱۱۱-۱۱۵) «آنچه ملاصدرا از آن دفاع می‌کند همین است که موجود به طور دائم فزاینده می‌یابد و خود جوهریش افزایش می‌یابد. هویت همواره باقی است و در هویت موجود نیز هویت‌های پیشین وجود دارد. به عبارتی دیگر هویت پیشین افزایش می‌یابد.» (۱۲، ج ۳، ص ۹۶) بر این اساس می‌توان فلسفه را به دو نوع فلسفه بودن و فلسفه شدن تقسیم کرد. فلسفه ابن‌سینا، فارابی و دیگران از نوع فلسفه بودن و فلسفه ملاصدرا فلسفه شدن است. فلسفه پویشی ملاصدرا برای موجودات خارجی تقدم و تأخر وجودی قائل است، به این معنا که هر یک از عناصر، نبات، حیوان و انسان بر دیگری تقدم رتبی دارند: «مزاج انسانی حاصل نمی‌گردد مگر بعد از مزاج حیوانی و مزاج حیوانی حاصل نمی‌گردد مگر بعد از مزاج نباتی و همینطور مزاج نباتی حاصل نمی‌گردد مگر بعد از حصول طبیعت جسمیه و هیولای حامل صورت جسمیه» (۱۵، ص ۲۷۹) به تعبیر امام خمینی کسی که نطفه را می‌بیند و از صور و مراحل که بین آن نطفه و صورت انسانی قرار دارد، غفلت می‌کند و به یکباره به جمال انسانی نگاه می‌کند، باور نخواهد کرد که این آن باشد، ولی اگر انسان آخرین درجه مرحله قبل را تا آخرین درجه تحول آن تحت نظر داشته باشد، هرگز نخواهد گفت که این آن نیست. (۴، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۹) در فلسفه بودن کل هر مجموعه گیاه، حیوان و انسان یک نوع محسوب می‌شود، ولی در فلسفه پویشی ملاصدرا «هر فردی مستقلاً حدی از وجود و نوع مستقلی است.» (۴، ج ۱، ص ۲۱۲) ملاصدرا برای اتصال این سیر، حلقه‌های مفقوده را نیز که واسطه تبدیل این مراحل به مرحله دیگر است، یافته، معرفی می‌کند: طبیعت به وسیله حرکت، قابل اشتداد و تضعیف است. اگر اشتداد و تضعیف نباشد مابین مراتب مختلف اشتداد و تضعیف هم مرتبه‌ای وجود نخواهد داشت. مشترک مابین مراتبی باشد که آخرین مرتبه اشتداد برای بعضی و اولین مرتبه تضعیف برای بعضی دیگر باشد. مثلاً بخار قدر مشترک ما بین هوا و آب است... پس هنگامی که ماده آب به صورت هوا تبدیل می‌شود، در لطافت به درجه‌ای می‌رسد که آخرین درجات و مراتب آب و اولین درجات و مراتب هواست. ملاصدرا مانند این واسطه که مابین عناصر اربعه قائل است مابین مرکبات نیز چنین حلقه‌هایی را در شواهد تجربی خود یافته است. او مرجان را قدر مشترک و حد متوسط ما بین جماد و نبات و وقواق را واسطه بین نبات و حیوان و میمون را قدر مشترک و واسطه

مابین حیوان و انسان دانسته است. (۱۵، ص ۱۱۱) ظاهراً وقواق درختی در جزیره‌ای نزدیک چین بوده است از تیره نخل که میوه‌هایی به شکل انسان داشته است. (۱۷، ص ۳۱۷۲) تمام تلاش زیست‌شناسان جدید از قرن هفدهم به این سو همین بوده است که آنچه را ملاصدرا درصدد اثبات آن بود، آشکار کنند، گویی کار او را آنها دنبال می‌کردند. قابل توجه است که ابن‌مسکویه (متوفی ۴۲۱) در این کار از ملاصدرا (متوفی ۱۰۵۰) بیش از ۶۰۰ سال حق تقدم دارد و ملاصدرا، چنانکه در گذشته معمول بوده است، بدون اینکه از او نامی بیاورد از نظریات او در کتاب تهذیب الاخلاق استفاده زیادی برده و شواهد تجربی را از او نقل کرده است. در اینجا لازم است برای وضوح بیشتر دیدگاه ملاصدرا در خصوص تکامل، موضوع را جزئی‌تر دنبال کنیم. تکامل موجودات عنصری ملاصدرا مسیر تکامل موجودات عنصری را متناسب با اطلاعات عصر خود این‌گونه توضیح داده است که اگر به تکامل و ترقی توجه شود و به موجودات عنصری از پایین‌ترین منازل تا حق تعالی نظر کنیم به این نتیجه می‌رسیم که هیولی که در پائین‌ترین مراتب وجود است، در نهایت خست، نقص، قوه و استعداد صرف است و با پذیرش صورت جسمیه کامل‌تر می‌شود. پس هیولا، صور نوعیه عناصر جسمی بسیط را که آب، باد، آتش و هوا باشد، به خود می‌گیرد. ملاصدرا در اینجا تفاوت نظر خود را با دیگران این‌گونه بیان می‌کند که به نظر ما آب، باد، آتش و هوا تقدم و تأخر دارند و در یک سطح نیستند. به نظر او تشخیص این‌که کدام‌یک از این‌ها ضعیف‌تر است، کار دشواری است. ملاصدرا تصور می‌کند که این عناصر چهارگانه بسیط و زوال‌پذیر هستند و ترکیب آنها جسم را پدید می‌آورد. جسم مرتبه بالاتری دارد؛ پایدارتر است و حد وسط و واسطه برای وجود اجسام کثیر دیگر است. هرچه این عناصر شدت وجودی بیشتری داشته باشند و آثار بیشتری قبول کنند، مرتبه بالاتری دارند. بر اساس همین ملاک رتبه اجسامی مثل گچ، نوره و نوشادور پایین ولی رتبه برخی بالاتر است تا برسد به مرجان و شبیه به آن. به نظر صدرا رتبه بین هر یک از آنها، انواع و اصناف غیرقابل شمارشی وجود دارند که در آثار و منشأ افعال شدن با یکدیگر تفاوت بسیار دارند. (۱۳، ج ۵، ص ۵۸۳-۵۸۴) تکامل در طبقات گیاه ملاصدرا معتقد است ماده عنصری آنقدر تکامل پیدا می‌کند و از شدت اثر وجودی به جایی می‌رسد که صورت نباتی به خود می‌گیرد. آثار وجودی گیاهان تغذیه، نمو و ذبول است. نبات فقط حافظ جمادیت خود نیست، بلکه مطابق طبیعت خاص خود موادی را جذب می‌کند و به آن صورتی چون صورت خود می‌پوشاند و خود را تکامل می‌بخشد. تفاوت در کم، کیف، کثرت، شدت، تدریج و اتصال در گیاهان هست. برخی از آنها مرتبه‌ای نزدیک به جماد دارند و در حفظ نوع نیازمند بذر نیستند و در پیدایش آنها ترکیب آب، خاک، نور آفتاب و وزش باد کافی است. گیاهان متکامل‌تر برای تکثیر نیاز به بذر و دانه دارند و برخی به مرحله سوم تکامل می‌رسند و به افق حیوانات نزدیک‌تر می‌شوند. آن‌ها گیاهان دارای شرافت (مثل زیتون، مو و بادام هندی) هستند. این گیاهان به لحاظ نر و ماده از یکدیگر متمایز نیستند. بالاخره سیر تکامل به افق حیوان نزدیک شود، به طوری که اگر کمی دیگر تکامل کند، از مرحله گیاهی خارج شده، حیوان می‌شود. این گیاهان نر و ماده دارند. به همین جهت به حیوانات نزدیک

هستند مثل نخل خرما که با ده خصوصیت به حیوانات شباهت بسیار نزدیک دارد و تنها قدرت جدا شدن از زمین و در جستجوی غذا رفتن را ندارد. (۱۳، ج ۵، ص ۵۸۵-۵۸۶) ملاصدرا در کتاب شواهد به جای نخل از گیاه «وقواق» به عنوان حد وسط بین گیاه و انسان یاد می‌کند که چنانکه گفته شد، آن هم از تیره نخل و میوه آن شبیه انسان است. همه آنچه را که ملاصدرا در خصوص تکامل گیاه‌ها نقل کرده است، قبلاً ابن‌مسکویه ذکر کرده است و جز چند مثال بین آنها تفاوتی وجود ندارد. ابن‌مسکویه حد واسط گیاهان و حیوانات را گیاهان (کریمه مثل درخت زیتون، انار، گلابی، سیب، انجیر، مو) دانسته و نخل را در مرتبه اعلا و با نزدیکی بیشتری به حیوان شبیه دانسته است و سپس چندین مشابهت بین نخل و حیوان را متذکر شده است. (۱، ص ۱۳۴-۱۳۵) تکامل در طبقات حیوان ملاصدرا در چگونگی شکل‌گیری و تکامل حیوانات می‌نویسد: گیاهان صور کمالیه را یکی بعد از دیگری می‌پذیرند و تدریجاً کامل می‌شوند. به نظر او در حیوانات قوه شعور، علم به لذات و علم به درد به وجود می‌آید. آنها از رسیدن به منافع لذت می‌برند و از نرسیدن به آنها متألم می‌شوند. از الهام خداوند برخوردار هستند، تا به مصالح و مضار خود هدایت شوند، لذا به مصالح رو می‌آورند و از مضار اجتناب می‌کنند. به نظر ملاصدرا حیوانات نیز مراتب وجودی دارند. برخی از این مراتب به نبات و برخی به انسان نزدیک‌اند. حیواناتی که تزویج ندارند مثل کرم‌ها، مگس‌ها و حشرات، موجودات ضعیف‌الوجودند. سپس فضایل در آنها فزونی یافته، در آنها غضب حاصل می‌شود. اگر قوای غضبی آن‌ها قوی‌تر باشد، سلاح آن‌ها قوی‌تر است و اگر ضعیف‌تر باشد، سلاح آنها ضعیف‌تر است و از قوه فرار و یا از قدرت حيله‌گری برخوردارند، تا از خطر نجات یابند. برخی از حیواناتی که کامل‌تر و به انسان نزدیک‌ترند، قدرت ازدواج دارند، طالب نسلند، به حفظ، تغذیه و تربیت نسل خود همت می‌گمارند و خانه‌سازی می‌کنند. این کمالات در وجود آنان افزوده می‌شود، تا به افق وجودی انسان نزدیک‌تر شوند. در این حالت قدرت تعلّم و تأدب پیدا می‌کنند، تا همچون اسب آموزش دیده یا سگ دست آموز و عقاب تربیت شده، بتوان آنان را تربیت نمود. بالاتر از همه حیوانات میمون است که به انسان بسیار نزدیک است و بهره‌هوشی او چنان زیاد است که با نگاه کردن به رفتار انسان آن را تقلید می‌کند و نیازی به آموزش ندارد. حیوانات هنگامی که از این مرحله هم بگذرند، به انسان تبدیل می‌شوند. (۱۳، ج ۵، ص. ۵۸۷-۵۸۹) ملاصدرا نزدیک‌ترین حیوانات به گیاهان را حیواناتی می‌داند که تنها یک حس و آن هم حس لامسه دارند؛ مثل، اسفنج‌ها و صدف‌ها که با انقباض و انبساط ارادی که در آنها مشاهده می‌شود متوجه چنین قوه‌ای در آنها می‌شویم این چیزی است که در گیاهان هم به نحوی دیده می‌شود که در برابر موانع رشد یا کاهش نور از خود عکس‌العمل نشان می‌دهند و مسیر خود را تغییر می‌دهند. (۱۴، ج ۸، اواخر فصل ۲، ص ۱۹۱) پیدایش و کمال نفس انسانی یکی از نتایج مهم حرکت جوهری ملاصدرا به وجود آمدن نفس از جسم در اثر حرکت جوهری است. (۱۴، ج ۸، ص ۳۸۶) به این معنا که جوهر جسمانی زمانی که به اندازه کافی تکامل یابد و به آن مزاج مناسب و معتدل حیوانی برسد و سپس به مرتبه نهائی حیوان تکامل یابد، اگر کمی اشتداد وجودی یابد از حیوانیت خارج شده، قابلیت تعقل،

تمیز و نطق پیدا کرده و اعضاء بدن و صورت مناسب انسانی پیدا خواهد کرد و قوایی پیدا می‌کند که با آن می‌تواند درجات کمال را طی کند. پس از دریافت نفس انسانی، انسان‌ها مراتب و درجاتی دارند. برخی به حیوان و برخی به فرشتگان نزدیک‌اند. (۱۳، ج ۵، ص ۵۹۵) تقریر امام خمینی از نگرش ملاصدرا این است که این جنین همان جسم است که در سابق بوده و حرکت کرده است تا مغز که معتدل‌ترین جسم از اجسام است، در جنین ایجاد می‌شود. مغز چنان در حد اعتدال و لطافت است که عرش اجسام طبیعت و آخرین جسم معتدل طبیعت است و همین آخرین مرتبه جسم است که در جوهر خود حرکت کرده و به اول درجه احساس که لمس است متبدل می‌گردد... همین قوه لمسی حرکت کرده، قوت پیدا می‌کند، تا به تدریج احساسات دیگر پدیدار شود. (۴، ج ۳، ص ۷۳) از نظر ایشان در تطبیق این بحث صدرا با واقعیت‌های علمی به دو نوع روش می‌توان اقدام کرد: یکی روش قدیم بر مبنای طبیعیات بطلمیوسی و دیگر روش جدید بر مبنای طبیعیات علوم جدید. (۴، ج ۱، ص ۱۰۵-۱۰۷؛ ۱۱۵) بنابراین از نظر ملاصدرا نفس انسان قبل از تعلق به بدن، نه چنانکه افلاطون گفته است؛ در عالم مثال و مجرد از ماده بوده است و نه آنگونه که ارسطو، ابن‌سینا و سهروردی می‌گفتند، امر مجردی بوده است که با فراهم آمدن مزاج مناسب، به وجود آمده و به بدن تعلق گرفته است، از نظر ملاصدرا جوهر نفس و ذات آن از ابتدای تعلق به بدن تا آخرین لحظه آن در بدن، یک حقیقت متحول است. نفس در ابتدا هیچ نیست چنانکه قرآن کریم فرموده است: آیا بر انسان دوره‌ای نگذشت که هیچ نبود. سپس نفس در مسیر استکمال خود چنان سیر می‌کند که عقل فعال می‌گردد. (۱۴، ج ۸، ص ۳۸۲) ملاصدرا می‌گوید: شناخت انسان چنان پیچیده است که احتیاج به قریحه لطیف و نور بصیرت دارد تا فهم شود که انسان در هر لحظه باقی است و در عین حال هر لحظه نو می‌شود. اگر بگویید امر واحدی است، درست گفته‌اید؛ اگر بگویید امر متعددی است، درست گفته‌اید؛ اگر بگویید از ابتدای خلقت تا انتهای وجودش یک چیز است، درست گفته‌اید و اگر بگویید هر لحظه در حال نو شدن و تبدیل به چیز دیگری است، درست گفته‌اید. بلکه انسان در هر آنی در حال تحول است. (۱۲، ج ۳، ص ۹۷) ملاصدرا مراحل رشد انسان را نیز درجه‌بندی کرده است: درجه نفس انسانی تا زمانی که جنین است و در رحم مادر قرار دارد، درجه نفس نباتی است چرا که درجه طبیعت جمادی را طی نموده است. جنین، نبات بالفعل و حیوان بالقوه است، زیرا در این موقع حس و حرکت ارادی ندارد، ولی به واسطه داشتن قوه و استعداد نیل به درجه حیوانیت، از سایر نباتات ممتاز و بالاتر است. چون طفل از شکم مادر بیرون آید، تا قبل از رسیدن به سن بلوغ انسانی در حد درجه نفوس حیوانی است. سپس نفس حیوانی او مبدل به نفس ناطقه می‌گردد؛ یعنی، نفس به وسیله فکر و تأمل در مسائل، قادر بر ادراک کلیات می‌شود. پس اگر در وی این استعداد ارتقاء یابد به درجه نفس قدسی و عقل بالفعل خواهد رسید. در سن چهل سالگی است که نفس انسان بدان درجه و مقام نایل می‌گردد. این زمان طلیعه و اوان رشد و بلوغ عقلی و زمینه رسیدن به قدرت معنوی است. (۱۵، ص ۱۷۸) چنانکه ملاحظه می‌شود از نظر ملاصدرا تکامل و اشتداد وجود انسان تنها منحصر به تکامل عقل نیست، بلکه انسان استعداد

نوعی بلوغ مهم‌تری دارد که بلوغ معنوی است. با این توضیحات روشن می‌شود که صدرا به سه نوع رابطه بین بدن و نفس معتقد است: در مرحله حدوث، نفس کاملاً وابسته به بدن است و انسان در این مرحله که قوای جسمانی‌اش رشد می‌کند، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است. از زمان حدوث نفس تا چهل سالگی که به مرور قوه عقل نظری به فعلیت می‌رسد، این مرحله ادامه دارد، تا بالاخره فرد به بلوغ صوری نایل می‌شود. از این زمان به بعد بدن ضعیف و نفس قوی خواهد شد. مرحله سوم، بلوغ معنوی است؛ یعنی، وقتی که عقل نظری به فعلیت می‌رسد و به عقل مجرد تبدیل می‌گردد. پس انسان بدون اینکه خود متوجه باشد، دائماً در حال شدن است و این چیزی است که فیلسوفان بزرگی چون ابن سینا از آن غافل بوده‌اند. (۱۵، ص ۲۲۹-۲۳۰) ملاصدرا در پاسخ به این پرسش که چه علل و عواملی باعث به وجود آمدن تغییرات در حیوان و حصول نفس انسانی می‌شود، به دلیل عدم وجود اطلاعات علمی در آن زمان، در این مورد جز چند اشاره ندارد. سابقه پاسخ جدی به این پرسش به مطالعات زیست‌شناسان از قرن هفدهم به بعد بازمی‌گردد. آیا چنانکه لامارک می‌گوید عوامل محیطی و تأثیرات جغرافیایی کاروبار موجود زنده را دگرگون کرده، در او صفاتی ایجاد می‌کند که آن صفات موروثی می‌شود. (Villem, and Dethier, ۱۹۷۹, p۲۶۵) برخی از کلمات ملاصدرا به همین عامل اشاره دارد که محل زیست، در انسان شدن انسان موثر بوده است. چنانکه می‌نویسد: پایین‌ترین مرتبه وجودی انسان که در انتهای شمال و یا انتهای جنوب آبادی‌های زمین زندگی می‌کنند، قدرت فهم نظری و پذیرش فضایل اخلاقی کمتری دارند. این مراتب ازدیاد یافته به جایی می‌رسد که انسان از بهره هوشی بالایی برخوردار می‌شود. آنان که در اواسط کره زمین زندگی می‌کنند، قدرت فهم نظری و پذیرش فضایل اخلاقی بیشتری دارند. (۱۳، ج ۵، ص ۵۹۵) داروین برای نزدیک کردن اذهان به انتخاب طبیعی به نقش انتخاب‌های انسانی در تغییر گونه‌های مختلف پرورش گل و گیاه و حیوانات اهلی اشاره کرده است. به نظر او همان کاری را که طبیعت می‌کند، پرورشگر، در میان جانداران اهلی انجام می‌دهد (یعنی حذف و اصلاح از راه تنوع و گزینش طبیعی). ملاصدرا هم تربیت اسب و سگ توسط انسان را برای نزدیک شدن آنان به افق وجودی انسان موثر می‌داند. (۱۳، ج ۵، ص ۵۸۷-۵۸۹) چالش‌های مقابل نظریه تکامل ملاصدرا چالش‌هایی که ممکن است نظریه تکامل ملاصدرا به وجود آورد، در پنج حوزه قابل دسته‌بندی است: خدا، انسان، علم، فلسفه و قرآن. ۱- حکمت خدا: بیان ملاصدرا در مورد آفرینش انسان ممکن است این برداشت را به وجود آورد که چون ملاصدرا خلقت انسان را ناشی از حرکت جوهری دانسته است، نقش خدا در خلقت انسان را کمرنگ کرده است. سنت‌گرایان در نقد نظریه تکامل می‌گویند: «طبق این نظریه دست خالق مطلق در پیدایش انواع گوناگون و تحول تاریخی جهان در کار نبوده است... این تطور و تکامل هیچ قصد و غایتی ندارد، بلکه صرفاً از رهگذر تنازع عمل می‌کند. این نظریه نقش و سهمی بسیار مهم در انهدام معنا و مفهوم تقدس خلقت خداوند ایفا می‌کند.» (۱۹، ص ۲۷۰) در پاسخ می‌توان گفت: قانونمندی خلقت تعارضی با علت‌العلل بودن خداوند و یا وابستگی وجودی همه موجودات به خدا ندارد. بعلاوه این طرح می‌تواند

بیان تازه‌ای از چگونگی عمل حکیمانه خداوند در هدفدار ساختن خلقت ارائه کند، چرا که این طرح در واقع توضیحی برای مشیت خداوند است و نشان می‌دهد که خداوند جهان را بی‌هدف، بیهوده و بی‌سرانجام خلق نکرده است. به نظر شهید مطهری: اصل تکامل بیش از پیش دخالت قوه‌ای مدبر، هادی و راهنما را در وجود موجودات زنده نشان می‌دهد و ارائه دهنده اصل غایت‌مندی است. (۱۸، ص ۷۳) ۲- کرامت انسان: نظر ملاصدرا در مورد چگونگی خلقت انسان ممکن است این برداشت را به دنبال داشته باشد که در این طرح کرامت و ارزش ذاتی انسان و خلیفه الهی او مورد تردید جدی قرار گرفته است، چون موجودی که تکامل یافته حیوانات باشد، نمی‌تواند ارزشی داشته باشد. ملاصدرا که بر همانندی‌های انسان با حیوانات از جمله میمون تاکید کرده است، چگونه قادر خواهد بود چون فلاسفه گذشته حداقلی از حرمت انسان را حفظ کند. فلاسفه گذشته لااقل نفس انسان را امری الهی و قدیم معرفی می‌کردند. فاصله بین بدن و نفس را محفوظ می‌داشتند، ولی ملاصدرا همه این مرزها را برداشته و بین آنها نه انضمام بلکه اتحاد ایجاد کرده است. در پاسخ می‌توان گفت: طرح صدرا منافاتی با کرامت و ارزش ذاتی انسان ندارد، چنانکه قرآن کریم هم انسان را از خاک، گل بدبو یا نطفه دانسته و از او به تعبیر « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا » (سوره انسان، آیه ۱) یعنی، آیا بر انسان زمانی نگذشت که هیچ چیز قابل ذکری نبود. قرآن در عین حال کرامت و خلافت او را نیز گوشزد می‌کند. ملاصدرا نیز علاوه بر سخن فوق بر سیر عقلانی، معنوی و تجردی نفس پای می‌فشارد و بر کرامت آن تأکید بسیار دارد. ۳- تفکیک علم از فلسفه و اخلاق: ممکن است گفته شود که اولاً، بیان ملاصدرا بر مبنای فلسفی او یعنی «حرکت جوهری» درست است، ولی او نباید وارد بحث از چگونگی ساختمان طبیعی موجودات شود و در کار علوم تجربی دخالت کند. ثانیاً، دامنه مباحث ملاصدرا به خلقت محدود نمی‌شود و ممکن است عده‌ای از آن بحث طبیعی سوء استفاده کنند و مسئله تکامل را به مسائل دیگر علوم اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی توسعه دهند و منزلت سنتی انسان را در این عرصه‌ها زیر سؤال ببرند، حال آنکه از حرکت جوهری نباید نتایج ارزشی گرفت و کمال را با ترقی یکی پنداشت. در پاسخ می‌توان گفت: اولاً ملاصدرا زمانی وارد حیطه علم تجربی شده بود که هنوز علوم مختلف تخصصی نشده بود و عالمان آن از یکدیگر متمایز نبودند. ثانیاً ارزش‌دآوری‌ها با کمال نهایی و عقلی انسان‌ها سنجیده می‌شود و ارزش‌های اخلاقی مبانی خاص خود را دارند و تعمیم‌های غیرعلمی قرن نوزدهم، امروزه در میان اهل علم طرفداران زیادی ندارد. ۴- مبانی فلسفی: در نقد نظریه ملاصدرا می‌توان گفت: اولاً، تکامل موجودات یک قاعده فلسفی یقینی نیست. (۱۰، ص ۵۰) تکامل انواع در نهایت حدس غیریقینی است و فرضیه‌ای است که ممکن است روزی فرضیه دیگری جای آن را بگیرد. (۸، ج ۱۶، ص ۲۷۳) ثانیاً آنچه دانشمندان تاکنون یافته‌اند، دگرگونی در یک نوع است که همواره از صفتی به صفتی دیگر منتقل می‌شود، ولی از یک نوع به نوع دیگر منتقل نمی‌گردد. (۸، ج ۱۶، ص. ۲۷۲) ثالثاً بر فرض که تکامل انواع در غیر انسان پذیرفته شود، «ما می‌توانیم نوع بشری را پدیده‌ای مستقل و غیر مربوط به سایر انواع موجودات فرض کنیم و تحول و تطور را در

حالات او بدانیم نه در ذات او، چون ما تاکنون ندیده‌ایم هیچ میمونی انسان شده باشد، بلکه تنها تحولی که مشاهده شده است، در خواص، لوازم و عوارض انسان‌ها است.» (۷، ج ۴، ص ۱۴۴) در پاسخ می‌توان گفت: اولاً هیچ یک از علمای تجربی ادعا نکرده است که قاعده تکامل انواع، قاعده عمومی فلسفی است و هیچ اندیشمند تجربی نظریه خود را یقینی و کامل نمی‌داند. ثانیاً اگر نظریه تکامل از نظر علمی قطعی و یقینی نیست از نظر فلسفی، بنابر مبنای ملاصدرا قطعی و یقینی است. طبق نظریه حرکت جوهری در هیچ موجود طبیعی نوع ثابت نیست، بلکه هر لحظه نوعی متفاوت و کامل‌تر نسبت به لحظه قبل وجود دارد. به تعبیر امام خمینی «هر فردی مستقلاً حدی از وجود دارد و نوع مستقلی است. زید نوعی و عمرو نوع دیگری است» (۴، ج ۱، ص ۲۱۲) بنابراین در صورتی که تکامل را در طبیعت به عنوان یک قانون فلسفی بپذیریم و ثباتی برای انواع قائل نباشیم، این قانون کلی قابل استثناء نیست، چنانکه صدرا می‌گوید: هر آنچه بتوان به آن وجود طبیعی اطلاق کرد حرکتش اشتدادی است و وجود حرکت از شدت به ضعف معنا ندارد و نمی‌توان تصور کرد که از انسان، حیوان و یا از حیوان، گیاه ایجاد شود. (۹، ص ۲۱۲) ۵- ظاهر قرآن: یکی از چالش‌های جدی نظریه تکاملی ملاصدرا، تعارض آن با ظواهر قرآن کریم است. خداوند در قرآن کریم فرموده است که من با دستان خودم انسان را خلق کردم. او را از خاک آفریدم و از روح خود در آن دمیدم. خلقت آدم، سجده فرشتگان بر او، سکونت در بهشت و هبوط آدم همه و همه ظواهری از قرآن کریم است که با هیچ‌یک از گفته‌های ملاصدرا سازگار نیست. علامه طباطبایی تصریح می‌کند که از ظاهر آیات قرآن چنین برمی‌آید که آدم و حوا هیچ اتصال به مخلوقات قبل از خود و مثل خود نداشته، بلکه بدون سابقه حادث شده‌اند. (۷، ج ۴، ص ۱۴۴) ایشان این سخن را تکرار می‌کند که نسل حاضر بشر منتهی به آدم و همسرش می‌شود و آدم و همسرش از پدر و مادری متولد نشده، بلکه از زمین تکون یافته‌اند. (۸، ج ۱۶، ص ۲۷۲) در پاسخ می‌توان گفت: همان‌گونه که خلقت با دو دست خدا، برای خدا دست را ثابت نمی‌کند و دمیدن روح هم، دهان را برای خدا ثابت نمی‌کند، طین و تراب هم، خلقت مستقیم و بدون واسطه از خاک را اثبات نمی‌کند. اینکه خداوند بعد از بیان سیر طبیعی و تحولات جسمانی جنین فرمود: سپس آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. (سوره مومنون، آیه ۱۴) گویای تفاوت ماهوی بین موجود مرحله قبل، که فقط حس و خیال و وهم دارد، با مرحله بعد است که داری عقل است. این خلقت موجود عقلانی است که آفرین دارد. شاید به همین دلیل بوده است که مواضع علامه طباطبایی در تفسیر جلد ۱۶ تندی و قاطعیت جلد ۴ را ندارد. ایشان در ج ۱۶ بسیار با مماشات برخورد کرده و اظهار می‌کند: آیات قرآنی در این که آدم و حوا مستقیماً از خاک خلق شده باشند، صریح نیست و نصی هم در این خصوص وجود ندارد، تا نشود آیات را تأویل کرد. بعلاوه عدم اعتقاد به خلقت دفعی انسان از ضروریات دین نیست. ایشان می‌افزایند که قرآن از چگونگی خلق شدن آدم از زمین بیانی ندارد و روشن نیست که آیا عوامل طبیعی دخالت داشته است، یا علل خارق العاده باعث خلقت انسان بر روی زمین شده است. (۸، ج ۱۶، ص ۲۶۹-۲۷۰) علاوه بر این، مرحوم علامه در همین ج

۱۶ تفسیر المیزان به روایاتی اشاره دارد که بیان کننده این مطلب است که آدم‌ها یا آدم‌نماهایی قبل از آدم و حوا وجود داشته‌اند. (۶، ج ۱، ص ۱۱۹) بنابراین هم زبان با شهید مطهری می‌توان باور به تکامل را، با باور به قرآن قابل جمع دانست و گفت: اگر از نظر علم قطعی باشد که انسان اجداد حیوانی داشته است، معلوم می‌شود که قرآن داستان آدم را به صورت سمبلیک طرح کرده است و نخواستن از زبان علمی استفاده کند. (۱۸، ص ۷۱) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از آنچه گذشت معلوم شد که اصول اندیشه فلسفی ملاصدرا در خصوص حرکت جوهری نفس انسانی به‌گونه‌ای است که نه تنها با نظریه تکامل زیست‌شناسانه هماهنگ است، بلکه لازمه آن است. برای بیان هماهنگی و تناسب اندیشه تکامل ملاصدرا از نظر فلسفی با نظریه تکامل انواع به ویژه تکامل انسان، ابتدا به مبانی این بحث از نظر ملاصدرا پرداخته شد. در گذشته غالباً تصور می‌شد که اجزاء عالم طبیعت اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان از ابتدای خلقت به همین صورت از جانب خداوند متعال ایجاد شده است. دانشمندان معاصر بر اثر مشاهدات خود به نظریه ترانسفورمیسم رسیده‌اند که بر اساس آن جهان طبیعت سراسر تغییر و تطوّر است، به طوری که همه جهان یا بخش‌هایی از آن دائماً دستخوش تحولات پایدار است و در طی روند تحول بر تعداد، تنوع و پیچیدگی اجزاء جهان افزوده می‌شود. مبانی فلاسفه‌ای چون افلاطون، ارسطو، ابن‌سینا و شیخ اشراق نمی‌تواند جوابگوی تبیین فلسفی این اندیشه باشد، چرا که آنان برای انواع، تحصیل و واقعیت قائل‌اند. نظریه تکامل نه تنها با هندسه فلسفی ملاصدرا قابل جمع است، بلکه کسی که هندسه فلسفی ملاصدرا را پذیرفته باشد، نمی‌تواند با تکامل موجودات و انسان مخالفت کند. اصالت وجود، وحدت تشکیکی وجود، حرکت جوهری و اشتداد وجود چهار اصل تأسیسی فلسفه صدر است. سه اصل اول توجیه اصل چهارم یعنی حرکت تکاملی موجودات طبیعی است. به نظر ملاصدرا آنچه عینیت و اصالت دارد، وجود است نه ماهیات. بنابراین آنچه در خارج تحقق دارد، وجود است. وجود امر واحد تشکیکی است و سراسر هستی را پر کرده است. موجوداتی که ما در عالم طبیعت می‌شناسیم مرتبه‌ای از وجودند و قوانین وجود بر آنها جاری است. بر اساس حرکت جوهری ملاصدرا این بخش از وجود (یعنی طبیعت) عین سیلان است و حرکت، ذاتی آن است. به نظر ملاصدرا این وجود سیال، سیال بودنش اشتدادی است. عالم طبیعت یک امر واحد مستمر است که از خود فروتر به خود برتر می‌رسد مانند بالغ شدن کودک و به نوجوانی و کمال رسیدن. در اثر حرکت اشتدادی عناصر، گیاهان پدیدار می‌شوند و در اثر تکامل حیوان، انسان پدیدار می‌شود. انواع یا مراحل مختلف طبیعت، بلوغ‌های متعدد یک وجود است و همانگونه که کل طبیعت بلوغ‌های مختلف دارد، ملاصدرا برای انسان هم سه نوع بلوغ جسمانی، عقلی و معنوی قائل است. در نهایت نشان داده شد که اندیشمندان تجربی در تبیین چگونگی این تکامل فلسفی گام برداشته و نظریه فلسفی ملاصدرا را تبیین کرده‌اند. همچنین مشخص شد که نقد منتقدین تکامل بی‌مورد است و این اندیشه نه تنها با آموزه‌های دینی تعارضی ندارد، بلکه مبین چگونگی عظمت، حکمت و مشیت خداوندی است. فهرست منابع قرآن کریم (۱) ابن‌مسکویه، احمد بن محمد بن یعقوب، (۱۳۳۸). الفوز الاصح، قم، انتشارات آیت

اشراق. (٢) ابن مسكويه، بى تا، تهذيب الاخلاق و تطهير الاعراق، انتشارات بيدار (٣) اخوان الصفا، ١٩٩٥، رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، ج ٢، بيروت- بارس، منشورات العويدات. (٤) اردبيلى، عبدالغنى (١٣٩٠). تقريرات فلسفه امام خمينى، چ سوم، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى. (٥) دانشنامه جهان اسلام (١٣٨٣). ج ٨، تهران، بنياد دائره المعارف اسلامى. (٦) طباطبايى، محمدحسين (١٣٩٣هـ.ق). الميزان فى تفسير القرآن، ج ١، بيروت، موسسه الاعلمى للمطبوعات. (٧) (١٣٩٤هـ.ق). الميزان فى تفسير القرآن، ج ٤، موسسه مطبوعاتى اسماعيليان. (٨) (١٣٩٦هـ.ق). الميزان فى تفسير القرآن، ج ١٦، طهران، دارالكتب الاسلاميه. (٩) (١٣٦٢). النهايه الحكمه، قم: موسسه النشر الاسلامى. (١٠) (١٣٦٦). اصول فلسفه و روش رأيسم، قم: دفتر انتشارات اسلامى. (١١) محمد بن ابراهيم، صدر الدين شيرازى، (١٣٨٠). الحكمه المتعاليه فى الاسفار اربعه، ج ٢، تصحيح: مقصود محمدى، انتشارات بنياد حكمت اسلامى صدر. (١٢) (١٣٨٣). الحكمه المتعاليه فى الاسفار اربعه، ج ٣، تصحيح: مقصود محمدى، انتشارات بنياد حكمت اسلامى صدر. (١٣) (١٣٨١). الحكمه المتعاليه فى الاسفار اربعه، ج ٥، تصحيح: رضا محمد زاده، انتشارات بنياد حكمت اسلامى صدر. (١٤) (١٣٨٣). الحكمه المتعاليه فى الاسفار اربعه، ج ٨، تصحيح: على اكبر رشاد، انتشارات بنياد حكمت اسلامى صدر. (١٥) (١٣٩١). الشواهد الربوبيه، تصحيح: سيد مصطفى محقق داماد، انتشارات بنياد حكمت اسلامى صدر. (١٦) (١٣٧٨). رساله فى الحدوث، تصحيح: حسين موسويان، انتشارات بنياد حكمت اسلامى صدر. (١٧) مصاحب، غلامحسين، (١٣٨٠). دائره المعارف فارسى، چ دوم، انتشارت اميركبير. (١٨) مطهرى، مرتضى، (١٣٦١). علل گرايش به مادىگرى، دفتر انتشارات اسلامى. (١٩) نصر، حسين، (١٣٧٤)، جوان مسلمان و دنياى متجدد، ترجمه مرتضى اسعدى، ج ٢، انتشارات طرح نو. Bowler, Peter J, EVOLUTION, The History of Science and Religion in the Western Tradition: An Encyclopedia (Garland Reference Library of the Humanities. ٢٠٠٠, (Editor: Gary B. Ferngren), garland publishing, New york & London Campbell, Bernard, G. ١٩٧١, Human evolution AN INTRODUCTION TO MANS ADAPTATION, HEINEMANN EDUCATIONAL BOOKS LTD: LONDON. Darwin, Charles, ٢٠٠٤, The Origin of Species ٦th Edition, Online Literature Library, file:///C:/Documents%٢٠and%٢٠Settings/Egyptian%٢٠Raptor/Desktop/ebooks/literature/index-٩١.htm (١ of ٣)٢/٦/٢٠٠٤ ٩:٢٠:٣٧ PM Prothero,Donald R, THE FOSSILS SAY YES, RELIGION AND SCIENCE, Critical Concepts in Religious Studies, ٢٠١١, Edited by Sara Fletcher Harding and Nancy Morvillo, Volume ٣, Routledge LONDON AND NEW YORK VILLEE, CLAUDE A, DETHIER, VINCENT G, ١٩٧٩, BIOLOGICAL PRINCIPLES AND PROCESSES, W. B. SAUNDERS COMPANY

باسمه تعالی: سلام علیکم: این افراد یا داروینیسیم را نفهمیده‌اند و یا صدرا را. در رابطه با رشته‌ی دانشگاهی خودم در رابطه با ضعف نگاه داروینیسیم و غیر علمی بودن آن از نظر علمی پالنتولوژی عرایضی در جلسات اول شرح سوره‌ی سجده شده است. موفق باشید